

گرستگی

نوشته:

کِنوت هامسون

(برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات)

ترجمه:

قاسم ضنعوی



نشر گل‌آذین

۱۳۹۱

این اثر ترجمه‌ای است از:

Knut Hamsun

La faim

Le livre de poche. biblio roman
paris, 2010

عنوان اثر در زبان اصلی (نروژی):

Sult

گرسنگی

هامسون، کنوت: (Hamsun, Knut)، ۱۸۵۹ - ۱۹۵۲ م.

ترجمه: قاسم صنعوی (۱۳۱۶ -)

تهران: گل‌آذین، ۱۳۹۰. ۲۵۶ ص

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

ISBN 978 - 600 - 6414 - 05 - 8

عنوان اصلی: La faim

داستان‌های نروژی - قرن ۲۰ م

رده‌بندی کنگره ۱۳۸۷ ۴ ر ۲ ه / PT ۸۹۵۰

رده‌بندی دیویی ۸۳۹/۸۲۳۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۳۸۲۲۷

فهرست

۷	یادداشت مترجم
۱۱	درباره‌ی نویسنده
۱۳	مقدمه آندره ژید
۱۷	پیشگفتار اوکتاو میربو
۲۱	گرسنگی

یادداشت مترجم

گرسنگی، نخستین رمان^۱ هامسون این «رمان تنهایی الهام گرفته از تجربه‌های شخصی» نویسنده در سال‌های پیش از رسیدن به شهرت و موفقیت، پیش از آن که به صورت کتاب عرضه شود نخست - اما نه به طور کامل - در سال ۱۸۸۸ در مجله دانمارکی نی یور^۲ به چاپ رسید و دو سال بعد نخستین چاپ آن به زبان نروژی عرضه شد.

این اثر که گفته‌اند از «روان‌شناسی داستایوفسکی» تأثیر پذیرفته است و راوی رویدادهای آن برخی ویژگی‌های راسکولنیکوف^۳ را تداعی می‌کند یا به عقیده‌ای دیگر «از ناتورالیسم امیل زولا تأثیر می‌پذیرد»^۴ و باز به

۱. همه جا از گرسنگی به مثابه نخستین رمان او یاد می‌شود، ولی در کتاب‌شناسی او دو رمان کوچک که با امضای کنود پدرس و نیز کنود پدرس هامسون Knud Pedersen Hamsund در سال‌های ۱۸۷۷ و ۱۸۷۸ انتشار یافته‌اند یاد شده است. (م)
2. Ny Jord

۳. Raskolnikov, (Raskolnikoff) قهرمان رمان «جنایت و مکافات» اثر داستایوفسکی جوانی روشنفکر و سرشار از نیروی عقلانی، ولی در خود فرو رفته بی‌توجه به هرچه که مورد توجه دیگران است. (م)

۴. آلکسی لورکا طی شرحی که در سال ۱۹۹۹ درباره‌ی این اثر نوشته می‌گوید که گرسنگی «از ناتورالیسم فراگیر می‌گریزد، زیرا درست است که چاشنی انفجار رآلیستی

زعم برخی «پیشاپیش از کافکا و ادبیات اگزیستانسیالیستی سده‌ی بیستم خبر می‌دهد» از همان آغاز باتوجه و اقبال خواص رو به رو شد و درهای شهرت و موفقیت را به روی نویسنده سی و یک ساله‌اش گشود.

باگذشت زمانی دراز و افزون بر یک سده که از انتشار این اثر می‌گذرد هنوز هم به هر مناسبت که نام هامسون به میان می‌آید در درجه‌ی اول از گرسنگی او یاد می‌شود. مثلاً در سال ۱۹۹۹، زمانی که ترجمه‌ی فرانسوی *نه رمان هامسون* در یک جلد قطور انتشار یافت، آلکسی لورکا^۱ نویسنده معاصر فرانسوی، طی شرحی از جمله چنین نوشت:

گرسنگی هنگام انتشار با موفقیت برق‌آسایی رو به رو شد و این موفقیت را از یک سو کسانی که برای آن ارج قایل بودند فراهم می‌آوردند، و از سوی دیگر کسانی که در برابر رمانی اساساً نوآور از خود خشم و خروش آشکار می‌کردند... راوی، جوان تنها، در خیابان‌های اسلو ول می‌گردد، سردش است و از گرسنگی هلاک می‌شود. یا به عبارت بهتر، از گرسنگی‌ها. گرسنگی نائده‌ای زمینی که جیب‌های خالی‌اش به او اجازه نمی‌دهند به خود عرضه کند و گرسنگی نوشتن، بیان خود با کلمه‌ها... الهام او به «روزه»‌اش وابسته است. به نحوی که وقتی دست «تقدیر» اندک پولی برایش می‌آورد او با شتاب آن را می‌بخشد یا دور می‌اندازد و به آبرو یا شرافت خود استناد می‌جوید... او سراپا میل و

→ است، زیرا بخش بزرگ اثر جنبه‌ی اتوبیوگرافیک دارد، ولی بدنه‌ی این موشک رمانسک در خطه‌های ادبی ناشناخته بر آن دوران یعنی غریزه‌های حیاتی، ارتعاش‌های قلبی غوغای احساس‌ها، پیچ و خم‌های ضمیر ناخودآگاه، به اکتشاف می‌پردازد» (م)

انتظار است، می‌تواند رؤیاهایش را نابود کند، زیرا آن‌ها را تحقق‌ناپذیر می‌یابد، نمی‌داند چه می‌خواهد ولی می‌داند چه نمی‌خواهد. در برابر هرگونه مادی‌گرایی سر به طغیان بر می‌دارد، در عالم خشم ناشی از فقدان واقعیتی قابل لمس، دروغ می‌گوید، برای خود سرنوشت‌ها و هویت‌ها جعل می‌کند...

رومن ورژه^۱ صاحب قلم فرانسوی دیگر در سال ۲۰۰۷ طی شرحی مبسوط درباره‌ی این اثر از جمله چنین نوشت:

گرسنگی: به گذشته‌ی که ژید، برتون و میرو در زمان خود از آن به سبب غرابتش تجلیل کردند. نفر اول در آن بیش‌تر یک مورد کلینیکی می‌یافت تا زمانی به معنای اخلاقی کلمه. نفر دوم در آن استعداد ملاحظه‌ی هذیان‌هایی را که بی‌غذایی جسمانی القاء می‌کردند می‌دید. نوع خاصی از جنون که کنجکاوای سوررآلیست‌ها را بر می‌انگیخت. در این اثر قدم به قدم انحطاط قهرمان و راوی را دنبال می‌کنیم و او روزنامه‌نگاری است که نمی‌تواند مقاله‌هایش را بفروشد زیرا آن‌ها «به روز» نیستند و یا «خیلی پر شور» هستند. چون قادر به پرداخت کرایه خانه نیست در خیابان‌ها پرسه می‌زند، دچار فقر کامل است و بر اثر غرور ترجیح می‌دهد به حدی روزه بگیرد که سیمای انسانی‌اش را از دست بدهد ولی تا حد درجه‌گیری پست نشود... او فقط یک فکر مداوم دارد که از صفحه‌ی اول تا آخر شکنجه‌اش می‌کند: خوردن. و این امر او را بر آن می‌دارد که دار و ندارش را به کارگشایی بسپارد و بخواهد تکه‌های لباسش را بفروشد. برای از بین بردن گرسنگی تردیدی به دل راه نمی‌دهد که تراشه چوب بجود، سنگ

بجود، استخوان بجود یا به حدی به انگشت دندان بفشارد که از آن خون راه بکشد... رمان غربی است این تک‌گویی فرد هذیان‌زده‌ی استدلال‌کننده‌ای که هرگز در صدد برنمی‌آید خود را نجات دهد و هرگز خود را به طور کامل محکوم نمی‌کند...

ناشر فرانسوی در حاشیه‌ی مقدمه‌ی آندره ژید که پس از این خواهد آمد به ترجمه‌های فرانسوی این اثر اشاره می‌کند. اما افزون بر آن‌ها، ترجمه‌ی سومی هم از گرسنگی به زبان فرانسوی موجود است که به همت «رژیس بوابه» یکی از متخصصان ادبیات اسکاندیناوی در سال ۱۹۹۴ عرضه شده است.

ژید به توجه دلبای نمایش به گرسنگی اشاره کرده، اما از عرضه‌ی سینمایی آن چون سالیانی پس از مرگ او صورت گرفته نمی‌توانسته خبر دهد.

نخستین محصول سینمایی برگرفته شده از این اثر اقتباسی است از هنینگ کارسن^۱ در سال ۱۹۶۶ که از مقداری شهرت بین‌المللی برخوردار شد، به خصوص که هنرپیشه‌ی اصلی آن پراوسکارسون^۲ در جشنواره‌ی کن برای بازی در آن جایزه‌ی بهترین بازیگر مرد را دریافت داشت. در سال ۲۰۰۱ نیز فیلمی به زبان انگلیسی از آن تهیه شده است.

۱. Henning Carlsen کارگردان و سناریونویس دانمارکی زاده‌ی ۱۹۷۲. (م)

۲. Per Oscarsson هنرپیشه‌ی سوئدی، ۱۹۲۷-۲۰۱۰. (م)

درباره‌ی نویسنده

کنوت پدرسن با نام ادبی «کنوت هامسون» در روز چهارم ماه اوت سال ۱۸۵۹ در نروژ به دنیا می‌آید. زندگی‌اش مملو از فراز و نشیب است و شاید بتوان نویسنده‌ای چنین را حاصل گذار از توفان‌های فقر و مسکنت دانست و هم بدین خاطر است که درس خواندن کلاسیک رارها می‌کند و به تحصیل در دانشگاه اجتماع می‌پردازد.

تا رسیدن دوران نویسندگی‌اش حدود بیست شغل عوض می‌کند. از کفاشی و راهداری گرفته تا معلمی. در سیزده سالگی به سیاحت می‌پردازد. نه از آن گونه که در قاموس هاست بلکه به دنبال کار، به امریکا می‌رسد. آن جا نیز حدیث پی‌جویی کار، آنی رهایش نمی‌کند. بیمار می‌شود، پرشک، بیماری‌اش را ریل تشخیص می‌دهد. به نروژ برمی‌گردد تا در آغوش طبیعت کشورش (که بسیار گرمی‌اش می‌داشت) جان سپارد، اعلام می‌کنند که پزشکان در تشخیص اشتباه کرده‌اند. در این زمان او بیست و شش ساله است. به روزنامه‌نگاری و نویسندگی دست می‌زند که ناکام می‌شود. تفرعن و غرورش به او اجازه‌ی از پا درآمدن را نمی‌دهد. در جایی می‌گوید: «من رودرروی بشریت تنها خواهم ماند. ولی تسلیم

نخواهم شد.» دوباره به امریکا می‌رود. دو یا سه سال بعد باز می‌گردد. در کوپنهاگ مقیم می‌شود. کتاب «زندگی روشنفکری آمریکای مدرن» را که حاصل سفرش به امریکاست به چاپ می‌رساند که با استقبال روبه‌رو می‌شود. پیش از این نیز کتاب گرسنگی او هیجان برمی‌انگیزد.

سرانجام در سال ۱۹۱۷، در بحبوحه‌ی جنگ اول جهانی کتاب «بیداری خاک»^۱ را به چاپ می‌سپارد که جایزه‌ی نوبل ادبی را نصیب او می‌کند و عاقبت در سال ۱۹۵۲ در نور هولم درمی‌گذرد.

درباره‌ی زندگی و آثار متعدد این نویسنده‌ی پرکار، در آغاز ترجمه‌های پارسی کتاب «ویکتوریا» و در پایان کتاب «پان»، دو اثر او که پیش از این توسط همین ناشر به چاپ رسیده، شرح‌های مفصلی آمده و خواننده‌ی علاقمند می‌تواند به آن دو کتاب مراجعه کند.^۲

۱. بیداری خاک عنوان ترجمه‌ی فرانسوی اثری است که در زبان اصلی «میوه‌های زمین»

نام گرفته و ترجمه‌ی پارسی آن نیز با عنوان اخیر انتشار یافته. (م)

۲. نشر گل آذین این آثار را از کنوت هامسون منتشر کرده است:

۱. ویکتوریا، چاپ اول ۱۳۸۲، چاپ ششم ۱۳۹۱.

۲. رازها، چاپ اول ۱۳۸۲، چاپ پنجم ۱۳۸۸

۳. پان، چاپ اول ۱۳۸۸، چاپ دوم ۱۳۸۸

۴. بنونی، چاپ اول ۱۳۸۸، چاپ دوم ۱۳۸۸

۵. رزا، چاپ اول ۱۳۸۸، چاپ دوم ۱۳۸۸

۶. میوه‌های زمین، چاپ اول ۱۳۸۹، چاپ دوم ۱۳۸۹

۷. زیر ستاره‌ی پاییزی، ۱۳۹۰.

مقدمه

آندره ژید

این کتاب عجیب را ورق می‌زیم. اندک زمانی بعد، اشک و خون بر انگشت‌ها داریم. گمان کنم در زمان چاپ پیش از جنگ آن^۱ یکی از نخستین کسانی باشم که آن را خوانده‌اند؛ سپس بلافاصله اطرافیانم را به تحسین آن برانگیخته‌ام. اما توجه عموم به آن فقط زمانی آغاز شد که ژان لوئی بارو^۲ تصمیم گرفت این تک‌گویی گسترده را به روی صحنه ببرد؛ اگر اشتباه نکنم این کار هم‌زمان با هملت لافورگ^۳ انجام گرفت. آن زمان در

۱. نخستین چاپ گرسنگی به زبان نروژی در سال ۱۸۹۰ انتشار یافت. این اثر در سال ۱۸۹۵ توسط ادمون بل Edmond Bayle به فرانسوی ترجمه شد و از طریق آلنژان A. Langen به چاپ رسید. چاپ تازه‌ای از آن که ژرژ سوترو Georges Sautreau بر اساس متن قطعی فراهم آورده بود با پیشگفتار اوکتاو میربو Octave Mirbeau از طرف انتشارات ریدر و شرکا Rieder & Cie در سال ۱۹۲۶ منتشر شد. آن چه امروز با مقدمه‌ای از آندره ژید به خوانندگان عرضه می‌کنیم همین چاپ اخیر است. (یادداشت ناشر فرانسوی)

۲. Jean Louis Barrault، هنرپیشه، کارگردان و مدیر تئاتر فرانسوی، ۱۹۱۰-۱۹۹۴. (م)

۳. گمان می‌رود منظور رنه لوئی لافورگ René Louis Lafforgue، نویسنده، خواننده، آهنگساز و هنرپیشه اسپانیایی‌الاصل، ۱۹۲۸-۱۹۶۷، باشد. (م)

فرانسه نبودم و این تأسف شدید را حفظ کرده‌ام که «میم» بزرگ‌مان را هنگام اجرای نقشی که خودش ابداع کرده بود، و بعدها به من گفته شد در آن تحسین برانگیز بوده، نتوانسته‌ام ببینم. ابداع؟ دقیقاً خیر.

خود هامسون هم مطلقاً چیزی ابداع نکرده است. ویژگی این شاهکار در آن است که صرفاً با واقعیتش خود را قبولانده. هیچ داستانی، هیچ ماجرای در بین نیست: در خلال کتاب هیچ چیز به ما عرضه نمی‌شود مگر منظره‌ی رقت‌انگیز مردی که مدام از فرط گرسنگی در شرف مردن است. گرسنگی موضوع کتاب است با تمام آشفتنگی‌های فکری و تغییر شکل‌های روحی که بی‌غذایی ممتد به دنبال دارد. فرد بیش از آن چه قهرمان رمان باشد یک مورد کلینیکی است. آیا جرأت می‌کنم بگویم که او اندکی معذب می‌کند؛ و این مرد از همان آغاز طبیعی نیست؟

کنوت هامسون کاملاً حق دارد به ما فرد عجیبی را نشان دهد که رفتارش، ولو این که سیر باشد، ما را گیج می‌کند؛ ولی در این صورت موضوع را عوض می‌کنیم؛ یا به عبارت دقیق‌تر، موضوع تغییر جهت می‌دهد: چیزی مربوط به گرسنگی وجود دارد و چیزی مربوط به حالتی بیمارگونه که به خودی خود بسیار جالب است ولی دیگر به گرسنگی مربوط نمی‌شود. بی‌شک این غرور شدید که به رغم همه چیز او را به سوی رنج، به سوی ایثار بی‌دلیل، و کاملاً بیهوده می‌کشاند، بی‌شک تمام این جهش‌های بیهوده غرور، واکنش‌های طبیعی سرشتی بسیار خاص هستند: یا باید پذیرفت که حتی هستی او، مانند معده‌اش، به حدی پرورده‌ی پرهیز و روزه‌داری است که کم‌ترین چیزی را نمی‌تواند در خود نگه دارد. خویشن‌داری روانی، فکری، روحی او برایش غیرقابل تحمل است (یا غیرقابل تحمل شده؟). او هر چه را می‌خورد، یا به او می‌دهند،

تقریباً بلافاصله بالا می آورد. به نحوی که سیر کردن عزت نفس بیمارش به شدت برایش گران تمام می شود. او هیچ ملاحظه‌ی اخلاقی ندارد که از یک در دیگر ساختمانی بیرون برود تا کرایه‌ی کالسکه‌ای را که بی دلیل در آن نشسته است نپردازد؛ ولی لذت کفاره پس دادن را در این می بیند که مشتی کورون^۱ باد آورده را که دست کم برای مدتی می توانند گرفتاری هایش را برطرف کنند و به او اجازه دهند که با آرامش کار کند، به پای کسی که از او طلبی هم ندارد می ریزد. آیا با دیوانه‌ای سروکار داریم؟ خیر؛ دقیقاً نه چون در انفرنو^۲ اثر استریندبرگ؛ بلکه دست کم با کسی که غرقاب او را به سوی خود می کشد و مدام در شرف این است که با تمام قدرت خود را در آن بیفکند.

آه! تمامی ادبیات ما در برابر چنین کتابی چه قدر عاقلانه جلوه می کند! چه غرقاب‌هایی از هر سو ما را در میان می گیرند و ما شروع به مشاهده‌ی عمق‌شان می کنیم! فرهنگ مدیریتانه‌ای ما در ذهن مان نرده‌هایی برافراشته است و ما شدیدترین رنج‌ها را متحمل می شویم که سرانجام میله‌های شان را به تکان در آوریم؛ و این چیزی است که به لا بریور^۳ اجازه می داد دو سده پیش بنویسد: «همه چیز گفته شده». حال آن که در برابر گرسنگی انسان تقریباً حق دارد فکر کند که به عکس تاکنون تقریباً هیچ چیز گفته نشده است و انسان چیزی است که باید از نو کشف شود.

۱. Couronne، واحد پول رایج در دانمارک، سوئد و نروژ. (م)

۲. Inferno، اثری شرح حال‌گونه که استریندبرگ مستقیماً به زبان فرانسوی نوشته و در آن به شرح بحران‌های روحی و عقلانی که در سال‌های ۱۸۹۵-۱۸۹۷ داشته، پرداخته است. (م)

۳. La Bruyere نویسنده و حکیم اخلاقی فرانسوی، ۱۶۴۵-۱۶۹۶. (م)

مسلم است که این حرفی است و بی شک خوب است تصریح شود: آن چه به کندی تغییر مکان می دهد مطلقاً آن قدرها حدود شناختها، گسترش خطه های کشف نشده نیست، بلکه بیش تر قلمرو طرد است؛ می خواستم بگویم: شرم - یا اگر ترجیح داده شود، نگاه کردن از سوی دیگر حصار: یعنی وقاحت. ناحیه هایی انسانی وجود دارند که شایسته نیست در روی صحنه نمایش داده شوند؛ ولی با این همه وجود دارند. این ناحیه های «ممنوع» دوران به دوران تغییر می کنند؛ و مدت درازی ادبیات ما، فی المثل خیلی بیش تر خود را در بند عمیق کردن میدان تجسس مان نشان می داد تا در بند گسترش بخشیدن به آن. ولی این یک کشور به کشور بیش تر فرق می کند. فرانسوی امروز خیلی بیش از دوران جوانی من خود را در بند این نشان می دهد که دیگر مدام به خود نظر نکند: نگاه هایی به اطراف می اندازد و، گاهی با حیرتی اندکی ساده لوحانه کشف می کند که بسیاری از رفتارها انسانی می ماند، ولی حداقل به ظاهر، از نوع به خصوص فرانسوی نیستند؛ و روزی که فرانسوی به آن ها توجه یابد، می تواند جالب شوند. این ملاحظه ای است که در حدود پنجاه سال پیش می کردم؛ در این زمان تقریباً دلیل وجودی اش را از دست داده است. گرسنگی کنوت هامسون از من دعوت می کند به آن بازگردم.

پیشگفتار

اوکتاو میربو^۱

امروز می‌خواهم از مردی بگویم که استعدادی غریب دارد، از شخصیتی بی‌نظیر و توانا که از هر لحاظ درخور توجه ادیبان و کنجکاوان جان‌های اندک پیش پا افتاده را دارد. او کنوت هامسون نام دارد و آلبر لئژان ناشر به‌تازگی اثر خارق‌العاده‌ای از این نوآوری بر ما آشکار کرده: **گرسنگی**.

به راستی خارق‌العاده، و بدون شباهت به هیچ یک از اثرهای شناخته شده. نیندارید که این عنوان در پس خود کتابی در باب طغیان اجتماعی، موعظه‌های پرشور، لعن و نفرین‌ها و مطالبه‌ها را پنهان می‌دارد. ابداً، **گرسنگی** رمان مرد جوانی است که گرسنه است، فقط همین، جوانی که روزها و روزهایش را بی آن که چیزی بخورد می‌گذراند، و شکوه‌ای ندارد، کینه‌ای ندارد...

در این کتاب، به جز **گرسنگی** هیچ درام دیگری، هیچ ماجرای مهیجی

۱. Octave Mirbeau، نویسنده فرانسوی، ۱۸۴۸-۱۹۱۷، که روزنامه‌نگار و ناقد هنری نیز بود و در عین حال که پیشتازان ادبی و هنری برایش ارج قابل می‌شدند، بر خلاف رسم معمول، از شهرت و محبوبیت عامه مردم اروپا نیز برخوردار بود. (م)

وجود ندارد. و در این موضوع دلخراش، که به تدریج ممکن است یکنواخت پنداشته شود، تنوعی از احساس‌ها، ماجراهای فرعی نو شده از دیدارهایی در کوچه و خیابان، منظره‌هایی شبانه، رژه‌ای غریب از چهره‌های پیش‌بینی نشده، به شدت عجیب وجود دارد که از این کتاب اثری بی‌همانند، در تراز اول، که شور می‌آفریند، می‌سازد.

مطمئناً زندگی‌نامه‌ای شخصی است.

این جا، پیش چشمانم، تصویر کنوت هامسون را دارم. مردی است چهارشانه، با اندام قوی و نرم. پیشانی‌اش در زیر موهای زیر و شانه نخورده. نگاهی غریب است. در فرورفتگی حدقه چشمان، برق‌های عمیق و مبهم دارد. احساس می‌شود که او منظره‌های استثنایی بسیاری دیده است: چیزی متعلق به دو دست‌ها، متعلق به فرد مسافر، نوستالژیک چون نگاه دریانوردان. سیل کواتاش که از لبه‌هایش زده شده، روی لبی حاکی از مهربانی، رو به بالا برگشته. سیمایش که حالتی دوگانه، با انرژی و با محبت، پرشور و خویشتن‌دار، نافذ و پوشیده، مغرور و اندوهگین دارد، و این جا و آن جا، بر گونه‌های گود افتاده، بر پره‌های به هم فشرده و در حال بو کشیدن، نشانه‌های رنج را آشکار می‌کند، تأثیر می‌گذارد و مدت درازی فکر را به خود مشغول می‌دارد.

کنوت هامسون بیش از سی و چهار سال ندارد، و کاملاً فکر می‌کنم که زندگی هیچ کس پرماجرتر از زندگی او نبوده. از خیلی بیش بر اثر تیره‌روزی آبدیده شده است.

او که با دست بی‌نواپی و گرسنگی رانده شده بود در بیست و دو سالگی نروژ را ترک کرد. خسته از ستیز شهامت‌آمیز با نحوست‌هایی که از پای درآوردنش انصراف نمی‌یافتند، و او را از به دست آوردن لقمه نانی

از طریق کار ناامید می‌کردند، از سویی در امان به سبب سرشتی به شدت با صداقت، و غروری غلبه‌ناپذیر در قبال وسوسه‌های بد، روزی با یک کشتی که برای صید ماهی قود به سوی صخره‌های ارض جدید می‌رفت، راهی شد. خودش در صفحه‌هایی حیرت‌انگیز که یک سال پیش در لا روو بلانش چاپ شده، شرح زندگی‌اش در آن خطه را نقل کرده است...

این صفحه‌های اندک و تأثرانگیز را که لحنی از انسان‌دوستی پر تب و تاب و حیوانی و متفانت از لحن ماهیگیران ایسلند^۲ دارند، باید خواند. پیدا شدن ناگهانی کشتی‌های بخار بزرگ در دل مه، هذیان‌هایی که آن‌ها در شب برمی‌انگیزند، همه چیزهایی هستند که کنوت هامسون با قدرت، با هراس، با عظمت بیانی ناشناخته بر روی پرلوتی، بیان کرده است.

...کنوت هامسون پس از سه سال زندگی در این شرایط، راهی امریکا شد و در این دیار، بدون عایدی، بدون تکیه‌گاه و بدون رابطه، به کارگری تن در داد. سه سال دیگر کارگر کشاورزی بود، و در این احوال به زحمت زندگی‌اش را تأمین می‌کرد، محکوم به محرومیت بود، ولی از این بابت رنج نمی‌برد، زیرا توان تحمل‌پذیری خارق‌العاده‌ای کسب کرده بود.

آن‌گاه به فکر افتاد به نروژ بازگردد، ولی چه گونه این کار را بکند؟ پس اندازی نداشت، پولی که با آن هزینه‌ی سفرش را بدهد نداشت، و

۱. La Revue blanche، مجله‌ای ادبی-هنری، که نخست در سال ۱۸۸۹ در

لیژ Liege تأسیس شد و بعد در سال ۱۸۹۱ به پاریس انتقال یافت و با مجله‌ی

معروف و معتبر مرکور دو فرانس Mercure de France به رقابت پرداخت. (م)

۲. اثری از پی‌یر لوتی Pierre Loti (نویسنده فرانسوی، ۱۸۵۰-۱۹۲۳) که در سال

۱۸۸۶ انتشار یافت و به روایتی موفق‌ترین کتاب او به شمار می‌رود. (م)

مغرورتر از آن بود که تقاضای بازگردانده شدن کند. از سویی، قطعاً چنین فکری هم نکرد. سرانجام توانست در یکی راه آهن های بزرگ امریکایی به عنوان راننده استخدام شود. غذا، مسکن و حقوق خوب داشت و پس از چهار سال توانست پس اندازی نسبتاً قابل توجه برای اقدام به سفر و بازگشت و پرداختن به کار ادبی که همواره سودایش را در سر حفظ کرده بود فراهم آورد.

اما پس از گذشت مدتی از بازگشت به نروژ، نمی دانم به کدام دلیل ناگزیر شد بار دیگر ترک دیار کند. و به پاریس پناه آورد و این جا، تنها، بی نوا، گمنام و ناشناخته بر همه، سرسختانه، یکی از زیباترین کارهای این دوران را دنبال کرد.

این مرد را باید دوست داشت؛ این مرد درخور ستایش و این هنرمند کم نظیر را که صرفاً با دیدن تصویرش درخشش شعله نبوغش را دیده ام باید پرشور دنبال کرد.